

آشنایی با قرآن (۱)

متفکر شهید استاد مرتضی مطهری

فصل اول

شناخت تحلیلی قرآن

قرآن خود را چگونه معرفی می‌کند؟

آشنایی با زبان قرآن

مخاطبهای قرآن

فصل دوم

عقل از دیدگاه قرآن

دلیل سندیت عقل

1- دعوت به تعقل از طرف قرآن

2- استفاده از نظام علی و معلولی

3- فلسفه احکام

4- مبارزه با لغزشهای عقل

منشاهای خطا از نظر قرآن

فصل سوم

نظر قرآن در باره قلب

تعریف قلب

خصوصیات قلب

فصل اول: شناخت تحلیلی قرآن

در این بخش می‌خواهیم به بررسی محتویات قرآن بپردازیم. البته اگر بنا باشد متعرض تک‌تک موضوعات قرآن بشویم، مثنوی هفتاد من کاغذ خواهد شد. اینست که ابتدا کلیات را طرح می‌کنیم و بعد به ذکر برخی از جزئیات می‌پردازیم.

قرآن درباره بسیاری از مطالب بحث کرده و در این میان روی بعضی از مطالب زیاد تکیه کرده است و روی بعضی دیگر کمتر. از جمله مسائلی که در قرآن مورد بحث قرار گرفته خدای جهان و جهان است. با ببینیم قرآن خدا را چگونه می‌شناسد. آیا این شناسائی فیلسوفانه ست یا عارفانه؟ آیا بسبک سایر کتابهای مذهبی نظیر تورات و انجیل است یا آنکه شکل مکاتب هندی را دارد؟ و یا اساساً از يك شکل و شیوه مستقل در شناسائی خدا برخوردار است.

یکی دیگر از مسائل مطرح شده در قرآن، مسئله جهان است. باید بررسی کنیم که دید قرآن درباره جهان چگونه است؟ آیا خلقت و جهان را عبث و بازیچه می‌داند یا آنرا بر حق می‌داند؟ آیا جریان عالم را بر اساس يك سلسله سنن و نوامیس می‌داند یا آنرا بی‌قاعده و گزاف می‌شمارد آنطور که گویی هیچ چیز شرط هیچ چیز نیست.

از جمله مسائل کلی مطرح شده در قرآن مسئله انسان است. باید نظر قرآن را در مورد انسان تحلیل کرد. آیا قرآن درباره انسان با خوش‌بینی سخن می‌گوید یا دید منفی و بدبینانه‌ای نسبت باو دارد؟ آیا انسان را حقیر می‌شمارد یا برای او کرامت و عزت قائل است؟

مسئله دیگر مسئله انسانی است. آیا قرآن برای جامعه انسانی شخصیت و اصالت قائل است یا آنکه صرفاً فرد را اصیل بحساب می‌آورد؟ آیا جامعه از دید قرآن حیات و موت و ترقی و انحطاط دارد یا آنکه همه این صفات تنها درباره افراد صادق است؟ در همین زمینه مسئله تاریخ مطرح می‌شود و اینکه نظر قرآن

درباره تاریخ چیست؟ نیروهای محرک تاریخ از نظر قرآن کدامند و تاثیر فرد در تاریخ تا چه اندازه است؟

مسائل بسیار زیاد دیگری در قرآن مطرح است که در این جا فهرستوار به چند تای آن اشاره می‌کنیم. از جمله این مسائل نظر قرآن درباره خودش است. و بعد مسئله پیغمبر در قرآن و اینکه قرآن پیامبر را چگونه معرفی می‌کند با او چگونه سخن می‌گوید و ... مسئله دیگر تعریف مؤمن در قرآن و صفات مؤمنین است و ... قس علیهذا. هر کدام از این بحثهای کلی البته شعبه‌ها و شاخه‌هایی دارند بعنوان مثال وقتی درباره انسان بحث می‌کنیم طبعاً در خصوص اخلاق نیز باید سخن بگوئیم و یا وقتی از جامعه صحبت می‌کنیم ناگزیر باید از روابط افراد و مسئله امر به معروف و نهی از منکر، مسئله طبقات اجتماعی و ... سخن به میان بیاوریم.

قرآن خود را چگونه معرفی می‌کند

در تحلیل محتوای قرآن بهتر است کار را از اینجا شروع کنیم که ببینیم قرآن خودش درباره خودش چه نظری دارد و خود را چگونه معرفی می‌کند؟ اولین نکته‌ای که قرآن درباره خود می‌گوید این است که این کلمات و عبارات، سخن خداست. قرآن تصریح می‌کند که پیامبر انشاء کننده قرآن نیست بلکه آنچه توسط روح القدس یا جبرئیل باذن خدا بر او القاء شده است، بیان می‌کند.

توضیح دیگری که قرآن درباره خود می‌دهد، معرفی رسالتش است که عبارت از هدایت ابناء بشر و راهنمایی آنها برای خروج از تاریکی‌ها بسوی نور است. کتاب انزلناه الیک لتخرج الناس من الظلمات الی النور⁽¹⁾ ...سوره ابراهیم آیه ۱)

بدون شك یکی از مصادیق این ظلمات، جهالتها و نادانی‌هاست و قرآن بشر را از این ظلمات به روشنائی علم می‌برد. اما اگر ظلمتها تنها در نادانی‌ها خلاصه می‌شد، فلاسفه هم می‌توانستند این مهم را بانجام برسانند، لکن ظلمتهای دیگر وجود دارد بمراتب خطرناکتر از ظلمتها منفعت‌پرستی و خودخواهی و هوی‌پرستی و ...

است که ظلمتهایی فردی و اخلاقی بحساب می‌آید و نیز ظلمتهای اجتماعی نظیر ستم و تبعیض و ... در عربی واژه ظلم که معادل فارسی آن همان ستم است، از ماده ظلمت اخذ شده که نشان دهنده نوعی تاریکی اجتماعی و معنوی است.

مبارزه با این ظلمت‌ها بر عهده قرآن و سایر کتابهای آسمانی است. قرآن خطاب به موسی بن عمران می‌گوید :

...ان اخرج قومك من الظلمات الى النور⁽²⁾...سوره ابراهیم آیه (5) این تاریکی، همان تاریکی ستم فرعون و فرعونیان است و نور، نور آزادی و عدالت .

نکته‌ای که اهل تفسیر به آن توجه کرده‌اند این است که قرآن همواره ظلمات را جمع می‌آورد و همراه با «الف» و «لام» که افاده استغراق می‌کند و شامل همه تاریکیها می‌شود حال آنکه نور را مفرد ذکر می‌کند و شامل همه تاریکیها می‌شود حال آنکه نور را مفرد ذکر می‌کند و معنای آن این است که راه راست‌یکی بیشتر نیست حال آنکه مسیر انحراف و گمراهی، متعدد است⁽³⁾. به همین ترتیب قرآن هدف خود را مشخص می‌کند: پاره کردن زنجیرهای جهل و گمراهی و ستم و تباهی اخلاقی و اجتماعی و در يك کلمه نابود کردن ظلمتها و هدایت بسمت عدالت و خیر و رشنائی و نور .

آشنائی به زبان قرآن

مسئله دیگر، مسئله آشنائی با زبان قرآن و تلاوت آن است. گروهی می‌پندارند منظور از تلاوت قرآن، تنها خواندن قرآن بقصد ثواب بردن است بدون آنکه چیزی از معانی آن درك گردد. اینها دائما قرآن را دوره می‌کنند اما اگر یکبار از ایشان سؤال شود که آیا معنی آنچه را می‌خوانید؟ از پاسخ گویی عاجز می‌مانند. خواندن قرآن از این جهت که مقدمه‌ای است برای درك معانی قرآن، لازم و خوبست و نه صرفا بقصد کسب ثواب .

درك معانی قرآن نیز ویژگیهایی دارد که باید به آن توجه داشت در یادگیری بسیاری از کتابها، آنچه که برای خواننده حاصل می‌شود يك سلسله اندیشه‌های تازه است که قبلا در ذهن او وجود نداشت. در اینجا تنها عقل و قوه تفکر خواننده است که به فعالیت مشغول می‌شود. در مورد قرآن بدون شك باید آن را بقصد آموختن و تعلیم یافتن مورد مطالعه قرار داد. قرآن خود در این زمینه تصریح می‌کند :

کتاب انزلناه اليك مبارك ليدبروا آياته و ليتذکر اولوا الالباب⁽⁴⁾ سوره ص آیه

يك وظيفه قرآن ياد دادن و تعليم كردن است. در اين جهت مخاطب قرآن عقل انسان خواهد بود و قرآن با زبان منطق و استدلال با او سخن می‌گويد. اما بجز اين زبان، قرآن زبان ديگري نيز دارد كه مخاطب آن عقل نيست بلكه دل است و اين زبان دوم، احساس نام دارد. انكه می‌خواهد با قرآن آشنا گردد و بدان انس بگيرد می‌بايد با اين دو زبان هر دو آشنایی داشته باشد و هر دو را در کنار هم مورد استفاده قرار دهد. تفكيك ايندو از هم مایه بروز خطا و اشتباه و سبب خسران و زیان خواهد بود.

آنچه را كه ما دل می‌ناميم عبارتست از احساسی بسيار عظيم و عميق كه در درون انسان وجود دارد كه گاهی اسم آنرا احساس هستی می‌گذارند يعنی احساسی از ارتباط انسان با هستی مطلق. کسی كه زبان دل را بداند و با آن انسان را مخاطب قرار دهد، او را از اعماق هستی و كنه وجودش بحركت درمی‌آورد. آنوقت ديگر تنها فكر و مغز انسان تحت تاثير نيست بلكه سراسر وجودش تحت تاثير قرار می‌گيرد. بعنوان نمونه از زبان احساس شايد بتوان موسيقي را مثال آورد. انواع مختلف موسيقي‌ها در يك جهت اشتراك دارند و آن سرو كار داشتن با احساسات آدمی است. موسيقي روح انسان را به هيجان می‌آورد و او را در دنيای خاصی از احساس فرو می‌برد. البته نوع هيجان‌ات و احساسات ايجاد شده بسته به نوع موسيقي تفاوت می‌كند. ممكن است يك نوع موسيقي با حس دلآوري و سلحشوري سرو كار داشته باشد و با همين زبان با انسان گفتگو كند. ديده‌ايد در ميدانهای جنگ مارش و سرود نظامی می‌نوازند و گاهی تاثير اين سرودها و آهنگها آنقدر قوی است كه سربازی را كه از ترس دشمن از سنگر بيرون نمی‌آيد و ادار می‌كند عليرغم حملات خصم، بی‌باكانه به پيش رود و با او به نبرد برخيزد. نوع ديگري از موسيقي ممكن است با حس شهوت‌رانی سرو كار داشته باشد و انسان را به سستی و خود را رها نمودن و تسليم پليديها شدن دعوت نمايد. ديده شده كه تاثير موسيقي در اينجهت بسيار زياد است و شايد هيچ چيز ديگري نمی‌تواند تا اين اندازه در از بين بردن ديوارهای عفت و اخلاق مؤثر واقع شود. در مورد ساير غرايز و احساسات نيز آنگاه كه با زبان اين احساسات سخن گفته می‌شود، حالا چه بوسيله موسيقي و چه به هر وسيله ديگر، می‌توان آنها را تحت كنترل و نظارت درآورد.

يكي از متعاليترين غرايز و احساسات هر انسان، حس مذهبی و فطرت خداجويی اوست. و سرو كار قرآن با اين حس شريف و برتر است⁽⁵⁾.

قرآن خود توصیه می‌کند که او را با آهنگ لطیف و زیبا بخوانند. با همین نوای آسمانی است که قرآن با فطرت الهی انسان سخن می‌گوید و آنرا تسخیر می‌کند. (6) قرآن در توصیف خود، برای خود دو زبان قائل می‌شود. گاهی خود را کتاب تفکر و منطق و استدلال معرفی می‌کند و گاهی کتاب احساس و عشق. و عبارت دیگر قرآن تنها غذای عقل و اندیشه نیست غذای روح هم هست.

قرآن بر موسیقی خاص خودش تاکید زیادی دارد. موسیقی‌ای که اثرش از هر موسیقی دیگر در برانگیختن احساسات عمیق و متعالی انسان بیشتر است. قرآن خود بر مؤمنین دستور می‌دهد تا مقداری از شب را به تلاوت قرآن مشغول باشند و در نمازهای خود در همان حالی که به خدا متوجه‌اند، قرآن بخوانند. در خطاب به پیامبر می‌گوید:

يا ايهاالمزمل قم الليل الا قليلا نصفه او... (سوره مزمل آیه ۱ - ۲)

شب‌ها را بپا خیز برای عبادت و اندکی را بخواب. بپاخیز و به راز و نیاز با خدای خویش بپرداز. و در حالیکه به عبادت ایستاده‌ای قرآن را ترتیل کن. ترتیل یعنی قرائت قرآن نه آنقدر تند که کلمات مفهوم نشوند و نه آنقدر جدا از هم که رابطه‌ها از بین برود. می‌گوید قرآن را با تانی و در حالیکه به محتوای آیات توجه داری بخوان. و باز در آیات بعدی همان سوره می‌گوید آنگه که برای کارهای روزانه نظیر تجارت و جهاد در راه خدا بخواب بیشتری احتیاج دارید، در هر حال خلوت عبادت را فراموش نکنید.

در میان مسلمانان یگانه چیزی که مایه نشاط و کسب قدرت روحی و پیدا کردن خلوص و صفای باطن بوده، همان موسیقی قرآن بود. ندای آسمانی قرآن در اندک مدتی از مردم وحشی شبه جزیره عربستان، مؤمنانی ثابت قدم بوجود آورد که توانستند با بزرگترین قدرتهای زمانه درافتند و آنها را از پا درآورند. مسلمانان قرآن را نه فقط بعنوان يك کتاب درس و تعلیم که همچون يك غذای روح و مایه کسب نیرو و ازدیاد ایمان می‌نگریستند. شبها با خلوص قرآن می‌خواندند (7) و با خدای خود راز و نیاز می‌کردند و روزها چون شیر غران به دشمن حمله می‌پردند. قرآن خود چنین انتظاری از ایمان آوردگان داشت. در آیه‌ای خطاب به پیامبر می‌فرماید:

و لا تطع الكافرين و جاهدهم به جهادا کبیرا (8).

به حرف کفار گوش نده و تسلیم پیشنهادهایشان مشو. در مقابلشان بایست و با سلاح قرآن به جهاد با آنها برخیز و مطمئن باش که فاتح خواهی بود. داستان زندگی پیامبر، خود بیانگر درستی این قول است. او تنها و بی هیچ پشتیبان در حالیکه تنها قرآن را در دست دارد قیام می‌کند اما همین قرآن برای او همه چیز می‌شود. برایش سرباز تهیه می‌کند، سلاح فراهم می‌آورد، نیرو تدارک می‌بیند و بالاخره دشمن را در برابرش خاشع و خاضع می‌گرداند. افراد دشمن را بسوی او می‌کشاند و آنها را به تسلیم در برابر رسول خدا و ادار می‌سازد و باین ترتیب وعده راستنی الهی را تحقق می‌بخشد⁽⁹⁾.

وقتی قرآن زبان خود را زبان دل می‌نامد، منظورش آن دلی است که می‌خواهد با آیات خود آن را صیقل بدهد و تصفیه کند و به هیجان بیاورد. این زبان غیر از زبان موسیقی است که احیانا احساسات شهوانی انسان را تغذیه می‌کند و نیز غیر از زبان مارشهای نظامی و سرودهای رزمی است که در ارتشها می‌نوازند و حس سلحشوری را تقویت می‌کنند. این همان زبانیست که از اعراب بدوی مجاهدینی می‌سازد که در حقشان گفته‌اند: حملوا بصائرهم علی اسیافهم. آنان شناخته‌ایشان را، بینای‌هایشان را، افکار روشن خودشان و دریافته‌های الهی و معنویشان را بر شمشیرهایشان گذاشته بودند و شمشیرهایشان را در راه دین ایده‌ها و افکار بکار می‌انداختند. برای آنان مسائل فردی و منافع شخصی در کار نبود. با آنکه معصوم نبودند و خطا نیز از ایشان سر می‌زد، اما مصداق با عمق هستی در ارتباط بودند، شبهایشان به عبادت می‌گذشت و روزهایشان به جهاد⁽¹⁰⁾

قرآن بر روی این خاصیت خودش که کتاب دل و روح است، کتابی است که جانها را به هیجان می‌آورد و اشکها را جاری می‌سازد و دلها را می‌لرزاند، خیلی تاکید دارد و آنرا حتی برای اهل کتاب نیز صادق می‌داند:

الذین اتیناهم الكتاب من قبله هم به یومنون و اذا یتلى علیهم قالو آما به انه الحق من ربنا... (سوره قصص آیه ۵۳)

گروهی را توصیف می‌کند که چون قرآن برایشان می‌خوانند به حالت خضوع و خشوع در می‌آیند و می‌گویند ایمان به آنچه در این کتاب است که همه آن حق است، این را می‌گویند و دائم بر خضوعشان افزوده می‌شود.

در آیه دیگری تاکید می‌کند که از اهل کتاب، مسیحیان و نصارا به مسلمانان نزدیکترند تا یهود و مشرکین⁽¹¹⁾ و بعد گروهی از نصارا را که با شنیدن قرآن ایمان می‌آورند اینطور توصیف می‌کند:

و اذا سمعوا ما انزل الى الرسول ترى اعينهم تفيض من الدمع مما عرفوا من الحق يقولون ربنا آما فاكذبنا مع الشاهدين (سوره مائده آيه ۸۳) و چون آیاتی را که به رسول فرستاده شده بشنوند اشك از دیده‌های آنها جاری می‌شود، می‌گویند پروردگارا ایمان آوردیم، ما را از جمله گواهان صادق پیامبرت در نظر گیر .

و در جای دیگر که اساسا از مؤمنین سخن می‌گوید، آنها را چنین معرفی می‌کند :

الله نزل احسن الحديث كتابا متشابها مثاني تقشعر منه جلود الذين يخشون ربهم ثم تلين جلودهم و قلوبهم الى ذكر الله (سوره زمر آيه ۲۳)

خدا بهترین سخن‌ها را فرود آورده. سخنی که سراسرش یکدست و مشابه است. در عین حال تنها بشارت نیست، اندرز هم هست. مردمان خداپرست خداترس وقتی کلمات خدا را می‌شنوند بدنشان بلرزه در می‌آید و خوف بر آنها عارض می‌شود. آنگاه حالتشان مبدل به حالت تذکر و محبت و آرامش می‌شود .

در این آیات و در بسیاری آیات دیگر^(۱۲) قرآن نشان می‌دهد که صرفا کتابی علمی و تحلیلی نیست بلکه در همان زمان که از استدلال منطقی استفاده می‌کند، با احساس و ذوق و لطایف روح بشر نیز سخن می‌گوید و جان او را تحت تاثیر قرار می‌دهد .

مخاطبهای قرآن

یکی دیگر از نکاتی که در شناخت تحلیلی می‌باید از قرآن استنباط کرد، تعیین و تشخیص مخاطبان قرآن است. در قرآن تعبیراتی نظیر هدی للمتقین،^(۱۳) هدی و بشری للمؤمنین^(۱۴) و لینذر من حی^(۱۵) زیاد آمده است. اینجا می‌توان سؤال کرد که هدایت برای پرهیز کاروان لزومی ندارد زیرا آنها خود پرهیزکارند. از سوی دیگر در قرآن می‌بینیم که خود را چنین معرفی می‌کند .

ان هو الاذکر للعالمین و لتعلمن نباه بعد حین (سوره ص آيه ۸۷)

این قرآن نیست مگر مایه بیدای همه جهانیان و خبرش را بعد خواهید شنید^(۱۶) .

پس آیا اینکتاب برای همه جهانیان است یا صرفا برای مومنین؟ باز در آیه دیگر پروردگار سبحان خطاب به پیامبر می‌گوید :

و ما ارسلناك الا رحمة للعالمين (سوره انبیا آیه ۱۰۷)

ما تو را نفرستادیم مگر آنکه رحمتی هستی برای عمه عالمیان. توضیح مفصل این مطلب آنجاست که مبحث تاریخ در قرآن طرح بشود، ارائه خواهد شد. اما در اینجا باجمال باید گفت در آیاتی که خطاب قرآن به همه مردم عالم است، در واقع می‌خودهد بگوید قرآن اختصاص به قوم و دسته خاصی ندارد. هر کس بسمت قرآن بیاید نجات پیدا می‌کند، و اما در آیاتی که از کتاب هدایت بودن برای مؤمنین و متقین نام می‌برد، می‌خواهد این نکته را روشن کند که در نهایت چه کسانی رو بسوی قرآن خواهند آورد و چه گروههایی از آن دوری خواهد گزید. قرآن از قوم خاص و قبیله معینی بعنوان علاقمندان و ارادتمندان خود یاد نمی‌کند. نمی‌گوید قرآن در تیول این یا آن قوم قرار دارد. قرآن بر خلاف سایر مکاتب انگشت روی منافع يك طبقه خاص نمی‌گذارد. نمی‌گوید مثلا صرفا برای تامین منافع فلان طبقه آمده است. مثلا نمی‌گوید تنها و تنها هدفش حمایت از طبقه کارگران است یا پشتیبانی از طبقه کشاورزان. قرآن در مورد خودش تاکید می‌کند که کتابی است برای برقراری عدالت. درباره پیامبران می‌گوید :

و انزلنا معهم الكتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط. (سوره حدید - آیه ۲۵)

قرآن قسط و عدالت را برای کل جامعه انسانی می‌خواهد نه فقط برای این طبقه یا آن قوم و قبیله. قرآن برای جلب انسانها بسمت خود، برخلاف بعضی مکتبها مثل نازیسم، بر روی تعصبات آنها انگشت نمی‌گذارد. همچنین برخلاف برخی دیگر از مکتبها مثل مارکسیسم، بر روی منفعت طلبی و نفع پرستی انسانها تکیه نمی‌کند و آنها را از راه منافعشان بحرکت در نمی‌آورد^(۱۶) قرآن همانطور که برای وجدان عقلی انسان اصالت قائل است، برای او يك اصالت وجدانی و فطری نیز قائل است و بر اساس همان فطرت حق جویی و عدالت طلبی است که انسانها را به سیر و حرکت وامی‌دارد. و از اینرو پیامش منحصر به طبقه کارگر یا کشاورز یا محروم و مستضعف نمی‌شود. قرآن به ظالم و مظلوم، هر دو خطاب می‌کند که به راه حق بیایند. موسی، هم به بنی اسرائیل و هم به فرعون پیام خدا را ابلاغ می‌کند و از آنها می‌خواهد که به پروردگار ایمان بیاورند و در راه او حرکت کنند، حضرت محمد رسالت و دعوت خود را هم به سران قریش و هم به ابوذر و عمار عرضه می‌کند. قرآن نمونه‌های متعددی از برانگیختن فرد علیه خودش و بازگشت از مسیر گرماهی و تباهی (توبه) ذکر می‌کند. البته قرآن خود باین نکته توجه دارد که بازگشت آنها که در رفاه و تنعم بسر می‌برند بمراتب دشوارتر از بازگشت محرومان و ستمدیدگان است .

گروه دوم به اقتضای طبع در راه عدالت حرکت می‌کنند، اما گروه اول باید از منافع شخصی و گروهی خود صرفنظر و پاروی امیا و خواسته‌های خود بگذارند .

قرآن می‌گوید گروندگان به او آنها هستند که روحشان پاک و تصفیه شده است. و این گروندگان صرفاً بر اساس حقیقت‌جویی و عدالت طلبی که فطری هر انسانی است، به قرآن گرایش پیدا کرده‌اند نه به اقتضای منافع و تمایلات مادی و جاذبه‌های دنیوی .

پی‌نوشتها

1- این قرآن کتابی است که ما بتو فرستادیم تا مردم را بامر خدا از تاریکی بسوی نور بیرون ببری .

2- قومت را از این فضای تاریکی بیرون بکش و بعالم نور برسان ...

3- مثلاً در آیه‌الکرسی می‌خوانیم :

الله ولی الذین آمنوا یخرجهم الظلمات الی النور و الذین کفروا اولیاءهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات .

4- کتابی مبارک و عظیم الشان بر تو نازل کردیم تا مردم در آیاتش تفکر کنند و خردمندان تنبه حاصل کنند .

5- درباره این حس دینی، در شرق و غرب عالم بسیار سخنها گفته شده است در اینجا به اختصار اقوال یکی دو تن از این دانشمندان جهانی را نقل می‌کنم. اولین این سخنان متعلق به اینشتین است. او در یکی از مقالاتش راجع به مذهب اظهار نظر می‌کند و در همانجا متذکر می‌شود که با اعتقاد او بطور کلی سه نوع مذهب در جهان وجود داشته است .

1- مذهب ترس؛ یعنی مذهب گروهی که عامل و انگیزه‌شان بسوی مذهب يك سلسله ترسها از طبیعت و محیط بوده است .

2- مذهب اخلاق؛ و مقصودش مذهبی است که بر مبنای مصالح اخلاقی استوار است .

آنگاه از مذهب دیگری یاد می‌کند که نامش را مذهب هستی می‌گذارد و این تعبیر او همان تعبیری است که ما از آن به دل‌یاد کردیم. به اعتقاد اینشتین، این مذهب در واقع می‌خواهد بگوید زمانی برای انسان حالتی معنوی و روحی حاصل می‌شود که در آن حالت از این خود محدود که بواسطه آمالها و آرزوهای حقیر و خرد احاطه شده و از دیگران جدا گردیده و همچنین از عالم هستی طبیعی که برای او حصار شده است، بناگاه بیرون می‌آید و از این زندان رها می‌شود و در آن هنگام است که بنظر کل هستی می‌نشیند و وجود را همچون حقیقتی واحد در می‌یابد و عظمتها و شکوهها و جلالهای ماورای پدیده‌ها را بعیان می‌بیند و حقارت و ناچیزی خود را متذکر می‌گردد و آنگاه است که می‌خواهد باکل هستی متصل گردد. این تعبیر اینشتین، داستان همام را بیاد می‌آورد که از امیرالمؤمنین(ع) صفات مؤمن را باز می‌پرسد. حضرت در جواب او به پاسخی کوتاه اما جامع قناعت می‌کند و می‌فرماید :

یا همام اتق الله و احسن ان الله مع الذین اتقوا و الذین هم محسنون. (نهج البلاغه خطبه ۱۸۳)

ای همام تو خود را خدا بترس و نیکوکار باش که خدا با پرهیزکاران و نیکوکاران است. اما همام با این جواب راضی نمی‌شود و توضیح بیشتری می‌خواهد؛ از نحوه زیستن و طرز عبادت و گذران روزها و شبها و نحوه معاشرتهایشان و ... سؤال می‌کند. آنگاه حضرت علی(ع) به توصیف صفات مؤمن می‌پردازد و حدود ۱۳۰ خط از خطوط چهره متقین را ترسیم می‌کنند و از جمله می‌فرماید :

لولا الاجال التي كتب الله لهم لم تستقر ارواحهم في ابدانهم طرفة عين .

اگر اجل الهی نبود برای يك چشم برهم زدن روح اینان در بدنشان قرار نمی‌گرفت. این همان حالتی است که اینشتین به آن اشاره می‌کند و می‌گوید انسان مذهبی وجود خود را يك نوع زندان محصور می‌پندارد چنانکه می‌خواهد از قفس تن پرواز کند و تمام هستی را یکباره به عنوان يك واحد دریابد. در کلمات حضرت امیر(ع) این حقیقت پررنگتر و شدیدتر و جامعتر بیان شده است، از دید حضرت، مؤمن گوئی تمام هستی را در بدن مادی خود جمع کرده و از همین روست که ناگهان قالب را رها می‌کند و روحش را آزاد می‌سازد. در داستان همام این نکته را هم نوشته اند که وقتی سخن حضرت به پایان رسید، فریادی از همام برآمد و قالب تهی کرد .

در زمینه حس معنوی انسانها، اقبال نیز سخن جالبی دارد، او می‌گوید: در این گفته هیچ سر و معمایی وجود ندارد که نیایش به عنوان وسیله اشراقی نفسانی، عملی حیاتی و متعارفی است که بوسیله آن جزیره كوچك شخصیت ما وضع خود را در کل بزرگتری از حیا اکتشاف می‌کند. جمله‌ای نیز در همین زمینه از ویلیام جمیز وجود دارد: انگیزش نیایش نتیجه ضروری این امر است که در عین حال که درونی‌ترین قسمت از خودهای اختیاری و عملی هر کس، خودی از نوع اجتماعی است با وجود این مصائب کامل خویش را تنها در جهان اندیشه می‌تواند پیدا کند. اغلب مردم، خواه بصورت پیوسته و خواه تصادفی در دل خود به آن رجوع می‌کنند.

حقیرترین فرد بر روی زمین با این توجه عالی، خود را واقعی و باارزش احساس می‌کند. احتمال دارد که مردمان از لحاظ درجه تاثیر پذیری با یکدیگر اختلاف داشته باشند، برابری از مردم بیش از بعضی دیگران این توجه، اساسی‌ترین قسمت خودآگاهی را تشکیل می‌دهد. آنانکه بیشتر چنین هستند محتملاً دینی‌ترین مردمانند. ولی من اطمینان دارم که حتی آن کسانی که می‌گویند بکلی فاقد آند خود را فریب می‌دهند و حقیقتاً تا حدی دین دارند.

6- ائمه(ع) قرآن را با چنان شوری می‌خواندند که رهگذرانی که صدای آنها را می‌شنیدند بی‌اختیار می‌ایستادند و منقلب می‌شدند و می‌گریستند.

7- امام زین‌العابدین(ع) در دعایی که برای ختم قرآن تعلیم داده‌اند این نکته را متذکر شده‌اند: ... و اجعل القرآن لنا فی ظلم اللیالی مؤنساخدایا قرآن را در تاریکیهای شب مونس ما قرار بده. بما آن فهم و عشق را عطا کن تا با این کتاب در دل شب انس و الفت داشته باشیم.

8- سوره فرقان آیه ۵۲.

9- در زمان ما نیز یکبار دیگر این وعده راستین خدا متحقق شد و مردی از تبار پیامبر همچون جد گرامیش تنها به قرآن و ایام متکی بود، مهلکترین شکست‌ها را بر سپاهیان کفر و لشکریان باطل وارد آورد.

10- امیرالمؤمنین(ع) در نهج البلاغه در خطبه‌ای که بنام متقین معروفست (خطبه 193) صفات متقین را بر می‌شمرد و بعد از آنکه توضیح می‌دهد که در رفتار چنین‌اند و در گفتار چنان و ... از جمله حالات آنها را در شب شرح می‌دهد و بقول سعدی شب مردان خدا را توصیف می‌کند و می‌فرماید:

اما اللیل فقصاصون اقدامهم

هنگام شب پاهایشان برای عبادت جفت می‌شود .

تالین لاجزاء القرآن

آنگاه قسمتهای مختلف قرآن را تلاوت می‌کنند .

یرتلونها ترتیلا

قرآن خواندنی از سر تامل و اندیشه نه مانند قرآن خواندنیهای بعضی از ما، تند و بدون فهم معانی .

یحزنون به انفسهم

کلمات و آیات را با آهنگ و حزن مخصوص معنوی که از قلبشان پیدا می‌شود می‌خوانند . پس هرگاه به آیه‌ای برسند که رحمت الهی از آن فهمیده می‌شود، با شوق به آن نظر می‌کنند و وقتی به آیات بیانگر خشم الهی میرسند، غرق دنیای اندیشه می‌شوند، گویی که صدای دوزخیان را می‌شنوند .

11- لتجدن اشدا لناس عداوة للذین آمنوا الیهود و الذین اشركوا و لتجدن اقربهم مودة للذین آمنوا، الذین قالوا انا نصاری... (سوره مائده آیه ۸۲)

هر آینه دشمن‌ترین مردم را نسبت به مسلمانان، یهود و مشرکان خواهی یافت و با محبت‌ترین مردم نسبت به مسلمانان آنان هستند که گویند ما نصرانی هستیم .

12- مثل آیه ۵۸ از سوره مریم و آیات اول سوره صف و ...

13- هدایت است برای پرهیزکاران .

14- هدایت و بشارت است برای مؤمنین .

15- آمده است تا زنده‌ها را انداز کند .

16- این آیه از آیات عجیب قرآن است . در هنگام نزول آیه پیامبر در مکه بود و در واقع با اهل يك دهکده گفتگو می‌کرد . برای مردم مضحك بود که فردی تنها با این اطمینان بگوید که خبر این آیه را بعد خواهید شنید . بزودی خواهید شنید که این کتاب در اندک مدت با جهانیان چه خواهد کرد .

17- زیرا در این صورت دیگر عدالت و حق برای گروندگان هدف نخواهد بود، بلکه رسیدن به منافع و ارضای خواسته‌ها، هدف قرار می‌گیرد.

فصل دوم عقل از دیدگاه قرآن

در فصل قبل باختصار از زبان‌های قرآن سخن گفتیم و تذکر دادیم که قرآن برای ابلاغ پیامش از دو زبان کمک می‌گیرد که عبارتند از استدلال منطقی و احساس. هر يك از ایندو زبان مخاطبی مخصوص بخود دارد که برای اولی عقل است و برای آن دیگری دل. در این بخش به بررسی نظر قرآن درباره عقل می‌پردازیم.

بای ببینیم آیا عقل از نظر قرآن سند است و به تعبیر علمای فقه و اصول آیا عقل حجت ستیه خیر؟ و این بدان معنی است که اگر دریافتی واقعا دریافت صحیح عقل باشد آیا می‌باید بشر بدان احترام بگذارد و بر طبق آن عمل کند یا نه؟ و اگر عمل کند و احیانا در مواردی مرتکب خطا شود آیا خداوند او را معذور می‌دارد یا معاقب خواهد داشت؟ و اگر عمل نکند آیا خداوند به این دلیل که چرا با اینکه عقلت حکم می‌کرد، عمل نکردی، او را مجازات خواهد کرد یا خیر؟

دلایل سندیت عقل

مسئله سندیت و حجیت عقل از نظر اسلام در جای خودش ثابت است. و علمای اسلام نیز از ابتدا تا کنون - جز گروهی اندک - هیچکدام در سندیت عقل تردید نداشته‌اند و آنرا جزو منابع چهارگانه فقه بحساب آورده‌اند.

1- دعوت به عقل از طرف قرآن

ما چون درباره قرآن گفتگو می‌کنیم لازمست دلایل حجیت عقل را از خود قرآن استخراج نماییم. قرآن به انحاء مختلف - به خصوص تاکید می‌کند که بانحاء مختلف - سندیت عقل را امضا کرده است. تنها در يك مورد می‌توان از حدود شصت، هفتاد آیه قرآن نام برد که در آنها به این مسئله اشاره شده است؛ این موضوع را طرح کرده‌ایم تا درباره آن تعقل کنید. بعنوان مثال از يك يك تعبیر شگفت‌انگیز قرآن برایتان نمونه می‌آوریم. قرآن می‌فرماید:

ان شر الدواب عند الله الصم البکم الذین لایعقلون (سوره انفال آیه ۲۲) بدترین جنبندها^(۱) کسانی هستند که کر و گنگ و لایعقلند .

البته واضح است که منظور قرآن از کر و لال، کر و لال عضوی نیست، بلکه منظور آن دسته از مردم است که حقیقت را نمی‌خواهند بشنوند و یا می‌شنوند و به زبان اعتراف نمی‌کنند. گویی که از شنیدن حقایق عاجز است و صرفاً برای شنیدن مهملات و خزعلات آمادگی دارد از نظر قرآن کر است. و زبان که تنها برای چرندگویی بکار می‌افتد به تعبیر قرآن لال است .

لایعقلون نیز کسانی هستند که از اندیشه خویش سود نمی‌گیرند. قرآن اینگونه افراد را که نام انسان زینده آنها نیست، در سلك حیوانات و بنام چهارپایان مخاطب خویش قرار می‌دهد^(۲). در يك آیه دیگر ضمن طرح يك مسئله توحیدی در مورد توحید افعالی و توحید فاعلی می‌فرماید :

و ما کان لنفس ان تؤمن الا باذن الله (سوره یونس آیه ۱۰۰) هیچکس را نرسد که ایمان بیاورد مگر باذن الهی .

بدنبال طرح این مسئله غامض که هر ذهنی ظرفیت تحمل و درک آنرا ندارد و براستی انسان را تکان می‌دهد؛ آیه را چنین دنبال می‌کند :

و يجعل الرجس علی الدین لایعقلون (سوره یونس آیه ۱۰۰) و بر آنانکه تعقل نمی‌کنند پلیدی قرار می‌دهد .

در این دو آیه که بعنوان نمونه ذکر کردیم، قرآن باصطلاح اهل منطق بدالات مطابقی دعوت به تعقل نموده است. آیات بسیار دیگری نیز وجود دارند که قرآن بدالات التزامی سندیت عقل را امضا می‌کند^(۳) بعبارت دیگر سخنانی می‌گوید که پذیرش آنها بدون آنکه حجیت عقل پذیرفته شده باشد امکان پذیر نیست. مثلاً از حریف استدلال عقلی می‌طلبد :

قل هاتوا برهانکم (سوره بقره آیه ۱۱۱) بدلائل التزام می‌خواهد این حقیقت را بیان کند که عقل سند و حجیت است و یا اینکه رسماً برای اثبات وحدت واجب الوجود قیاس منطقی ترتیب می‌دهد :

لوکان فیهما آلهة الا الله لفسدتا (سوره انبیاء آیه ۲۲) در اینجا قرآن يك قضیه شرطیه تشکیل داده؛ مقدم را استثنا کرده و تالی را نادیده گرفته است. قرآن با اینهمه تاکید بر روی عقل می‌خواهد این حرف بعضی از ادیان را که می‌گویند

ایمان با عقل بیگانه است و برای مؤمن شدن باید فکر را تعطیل کرد و تنها قلب را بکار انداخت تا نور خدا در آن راه یابد، ابطال نماید .

-2- استفاده از نظام علی و معلولی

دلیل دیگری که نشان می‌دهد قرآن برای عقل اصالت قائل است این است که مسائل را در ارتباط علی و معلولی آنها بیان می‌کند. رابطه علت و معلول و اصل علیت پایه تفکرات عقلانی است و قرآن خود آن را محترم شمرده و بکار می‌برد. با آنکه قرآن از جانب خدا سخن می‌گوید و خداوند نیز و خداوند نیز آفریننده نظام علت و معلولی است و طبعاً سخن از ماورائیت که علت و معلول مادون آن قرار دارند با اینهمه از این موضوع غفلت نمی‌کند که از نظام سببی و مسببی عالم یاد کند و وقایق و پدیده‌ها را مقهور این نظام بداند. بعنوان مثال، این آیه را در نظر بگیریم که می‌فرماید :

ان الله ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم (سوره رعد آیه ۱۱)

می‌خواهد بگوید درست است که همه سرنوشتها با اراده خداست ولی خداوند سرنوشت را از ماورای اختیار و تصمیم و عمل بشر بر او تحمیل نمی‌کند و کار گزارف انجام نمی‌دهد. بلکه سرنوشتها هم نظامی دارند و خدا سرنوشت هیچ جامعه‌ای را خود بخود و بی‌وجه عوض نمی‌کند، مگر آنکه آنان خودشان، در آنچه که مربوط به خودشان است، مانند نظامهای اخلاقی و اجتماعی و ... و آنچه مربوط به وظایف فردیشان است، تغییر دهند .

از سوی دیگر قرآن مسلمانان را تشویق می‌کند تا به مطالعه در احوال و سرگذشت اقوام پیشین بپردازند، و از آن درس عبرت بگیرند. بدیهی است که اگر سرگذشت اقوام و ملتها و نظامیان بر اساس گزارف و تصادف بود و اگر سرنوشتها از بالا به پایین تحمیل می‌گردید دیگر مطالعه و پندآموزی معنی نداشت. قرآن با این تاکید می‌خواهد تذکر دهد که بر سرنوشت اقوام نظامات واحدی حاکم است. به این ترتیب اگر شرایط جامعه‌ای مشابه شرایط جامعه دیگر باشد سرنوشت همان جامعه در انتظارش خواهد بود. در آیه دیگری می‌فرماید :

فکان من قرية اهلکناها و هی ظالمة فهی خاویة علی عروشها و بئر معطلة و قصر مشید . افلم یسیروا فی الارض فتکون لهم قلوب یعقلون بها او اذان یسمعون بها... (سوره حج آیات ۴۵ و ۴۶)

چه بسا شهر و دیرای که ما اهلش را در آن حال که به ظلم و ستم مشغول بودند بذاك هلاك نشانديم و اينك آن شهرها از بنياد ويران است و چه چاه و قناتهای آب که معطل بماند و چه قصرهای عالی که بیصاحب گشت. اکنون مردمان این زمان آیا نمی‌خواهند در روی زمین گردش کنند و در احوال اقوام و ملل مطالعه نمایند و از آنها درس بگیرند... در تمام این مطالب قبول نظامات بدالات التزام مؤید نظم علی و معلولی است و پذیرش رابطه علی و معلولی به معنای قبول سندیت عقل است.

3- فلسفه احکام

یکی دیگر از دلایل حجیت عقل از نظر قرآن این است که برای احکام و دستورها، فلسفه ذکر می‌کند. معنای این امر این است که دستور داده شده معلول این مصلحت می‌باشد. علمای اصول می‌گویند مصالح و مفاسد در سلسله علل احکام قرار می‌گیرند. مثلاً قرآن در یکجا می‌گوید نمازی بی‌پای دارید و در جای دیگر فلسفه‌اش را هم یادآوری می‌کند:

ان الصلوة تنهى عن الفحشا و المنکر (سوره عنکبوت آیه ۴۵)

اثر روحی نماز را متذکر می‌گردد که چگونه با انسان تعالی می‌دهد و بسبب این تعالی انسان از فحشا و بدیها انزجار و انصراف پیدا می‌کند و یا از روزه یاد می‌کند و بدنبال دستور به اجرای آن می‌گوید:

کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم لعلکم تتقون (سوره بقره آیه ۱۸۳)

و چنین است در مورد سایر احکام نظیر زکوة و جهاد و ... که درباره همه آنها از لحاظ فردی و اجتماعی توضیح می‌دهد. به این ترتیب قرآن به احکام آسمانی در عین ماورائی بودن جنبه این دنیایی و زمینی می‌دهد و از انسان می‌خواهد درباره آنها اندیشه کند تا کنه مطلب برای او روشن گردد و تصور نکند که اینها صرفاً يك سلسله رمزهای مافوق فکر بشر است.

4- مبارزه با لغزشهای عقل

دلیل دیگری که بر اصالت عقل نزد قرآن دلالت دارد و از دلایل قبلی رساتر است، مبارزه قرآن با مزاحمهای عقل است. برای توضیح این مطلب ناگزیر باید

مطالبی را مقدماتاً بیان کنیم ذهن و فکر انسان در بسیاری موارد دچار اشتباه می‌شود. این موضوع نزد همه ما شایع و رایج است. البته منحصر به عقل نیست بلکه حواس و احساسات نیز مرتکب خطا می‌شوند مثلاً برای قوه باصره دهها نوع خطا ذکر کرده‌اند. در مورد عقل بسیار اتفاق می‌افتد که انسان استدلالی ترتیب می‌دهد و بر اساس آن نتیجه‌گیری می‌کند اما بعد احیاناً درمی‌یابد که استدلال از پایه نادرست بوده است. اینجا این سؤال مطرح می‌شود که آیا باید بواسطه عملکرد نادرست ذهن در پاره‌ای موارد، قوه اندیشه را تعطیل کرد یا آنکه نه، با وسایل و اسباب دیگری می‌باید خطاهای ذهن را پیدا کرد و از آنها جلوگیری نمود؟ در پاسخ این پرسش، سوفسطائیان می‌گفتند اعتماد بر عقل جایز نیست و اساساً استدلال کردن کار لغوی است. فلاسفه در این زمینه جوابهای داندانشکنی به اهل سفسطه داده‌اند که از جمله آنها یکی این است که سایر حواس هم مانند عقل اشتباه می‌کنند ولی هیچکس حکم به تعطیلی و استفاده نکردن از آنها نمی‌دهد. از آنجا که کنار گذاردن عقل ممکن نبود ناچار متفکرین مصمم شدند تا ره خطا را سد کنند. در بررسی این موضوع متوجه این نکته شدند که هر استدلال از دو قسمت تشکیل شده است: ماده و صورت، درست نظیر يك ساختمان که مصالحی نظیر گچ و سیمان و آهن و... در ساختن آن بکار رفته (ماده) و شکل خاصی نیز بخود گرفته است (صورت). برای آنکه ساختمان، از هر جهت خوب و کامل ساخته بشود، لازم است هم مصالح مناسبی برای آن در نظر گرفته شود و هم آنکه نقشه‌اش صحیح و بی‌نقص باشد. در استدلال هم برای تضمین صحت آن لازم است هم ماده‌اش درست باشد و هم صورتش. برای بررسی و قضاوت درباره صورت استدلال، منطق ارسطویی یا منطق صوری بوجود آمد. وظیفه منطق صوری این بود که درست یا نادرست بودن صورت استدلال را مشخص کند و به ذهن کمک نماید تا دچار خطا در صورت استدلال نشود⁽⁴⁾.

اما مسئله عمده این است که برای تضمین صحت استدلال تنها منطق صورت کافی نیست. این منطق تنها يك جهت را تامین می‌کند. برای حصول اطمینان از درستی ماده استدلال، منطق ماده نیز لازم داریم. یعنی به معیاری نیاز داریم که به کمک آن بتوانیم کیفیت مواد فکری را بسنجیم.

دانشمندانی نظیر بیکن و دکارت تلاش کردند تا همانطور که ارسطو برای صورت استدلال منطقی وضع کرد، آنها نیز برای ماده استدلال منطق مشابهی تاسیس کنند. در این زمینه نیز تا حدودی توانستند معیارهایی بدست دهند که گر چه از نظر کلی بودن، نظیر منطق ارسطو نبود، اما تا حدودی می‌توانست به

انسان کمک کند و او را از خطای در استدلال باز دارد. اما شاید تعجب کنید اگر بدانید که قرآن در جهت جلوگیری از خطای درباره استدلال مسائلی را عرضه کرده است که بر پژوهشهای امثال دکارت تقدم فضل و فضل تقدم دارد.

منشاهای خطا از نظر قرآن

از جمله منشاهایی که قرآن برای خطا ذکر می‌کند، یکی این است که انسان گمان را بجای یقین بگیرد⁽⁵⁾. اگر بشر خود را مقید کند که در مسائل تابع یقین باشد و گمان را به عوض یقین نپذیرد، بخطا نخواهد افتاد⁽⁶⁾. قرآن روی این مسئله بسیار تاکید نموده است و حتی در یکجا تصریح دارد که بزرگترین لغزشگاه فکری بشر همین پیروی از گمان است و یا در جای دیگر خطاب به پیامبر می‌فرماید:

ان تطع اکثر من فی الارض یضلوك عن سبیل الله ان یتبعون الا الظن و ان هم الا یخرسون. (سوره انعام آیه ۳۳۶)

اکثر مردم زمین چنین‌اند که از گمان پیروی می‌کنند. تو هم اگر بخواهی از آنها پیروی کنی، ترا نیز گمراه می‌کنند چون مردم تابع گمانند نه یقین و بهمین دلیل خطا می‌کنند.

و یا در آیه دیگری می‌فرماید:

و لا تقف ما لیس لك به علم (سوره اسری آیه ۳۶)

آنچه را که بدان علم نداری پیروی مکن. این تذکری است که در طول تاریخ اندیشه بشر اول بار قرآن به بشر داده است و او را از اینگونه خطا نهی کرده است.

دومین منشا خطا در ماده استدلال که بالاخص در مسائل اجتماعی مطرح می‌شود مسئله تقلید اساتد. بسیاری از مردم اینگونه‌اند که چیزهای مورد باور اجتماع، باورشان می‌شود. یعنی چیزی که در اجتماع مورد قبول قرار گرفته است و یا نسلهای گذشته آنرا پذیرفته‌اند صرفاً بدلیل اینکه نسلهای گذشته آن را قبول کرده‌اند می‌پذیرند⁽⁷⁾. قرآن می‌فرماید هر مسئله‌ای را با معیار عقل بسنجید نه اینکه هر چه نیاکان شما انجام دادند آنرا سند بدانید، یا آنکه آنرا بکلی طرد کنید. بسا مسائل هست که در گذشته مطرح شده و در همانموقع هم غلط بوده اما مردم آن را پذیرفته‌اند و بسا مسائل درست که در زمانهای دور عرضه شده اما

مردم بدلیل نادانی از قبول آن خوداری کرده‌اند. در پذیرش این مسائل باید از عقل و اندیشه مدد گرفت نه اینکه کورکورانه بتقلید پرداخت. قرآن اغلب پیروی از آباء و اجداد را در مقابل عقل و فکر قرار می‌دهد:

و اذا قيل لهم اتبعوا ما انزل الله قالوا بل نتبع ما الفينا عليه الا اننا اولو كان باءهم لايعلقون شيئا و لايهتدون. (سوره بقره آیه ۱۷۰)

به ایشان گفته می‌شود از دستورات الهی پیروی کنید. می‌گویند آیا از روشهای پدرانمان دست برداریم؟ آیا اگر پدران و مادران شما شعور نداشتند، شما باید جریمه بی‌شعوری آنها را بدهید.

قرآن تاکید می‌کند که قدمت يك اندیشه نه دلیل کهنگی و غلط بودن آن است و نه موجب درستی آن، کهنگی در امور مادی راه می‌یابد اما حقایق هستی هر قدر که زمان بر آنها گذشته باشد کهنه و فرسوده نمی‌شوند. حقیقتی مثل «ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم» تا دنیا دنیاست، پابرجا و استوار و صادق است. قرآن می‌گوید باید با سلاح عقل و اندیشه با مسائل روبرو شد. نباید عقیده‌ای درست را بدلیل آنکه دیگران انگ و برچسب به انسان می‌زنند رها کرد و نباید عقیده‌ای را به صرف تعلق داشتن به این یا آن شخصیت بزرگ و معروف پذیرفت. در هر زمینه‌ای باید خود به تحقیق و بررسی در مورد مسائل پرداخت.⁽⁸⁾ عامل موثر دیگر در ایجاد خطا، که قرآن از آن یاد می‌کند، پیروی از هوای نفس و تمایلات نفسانی و داشتن غرض و مرض است. به قول مولوی:

چون غرض آمد هنر پوشیده شد صد حجاب از دل بسوی دیده شد

در هر مسئله‌ای تا انسان خود را از شر اغراض بیطرف نکند نمی‌تواند صحیح فکر کند یعنی عقل در محیطی می‌تواند درست عمل بکند که هوای نفس در کار نباشد. داستان معروفی از علامه حلی نقل می‌کنند که شاهد مثالی خوبی است.

برای علامه حلی این مسئله فقهی مطرح شده بود که اگر حیوانی در چاه بمیرد و باعث شود که میته نجس در چاه باقی بماند، با آب چاه چه باید کرد؟ اتفاقا در این هنگام حیوانی در چاه آب خانه علامه حلی افتاد و او ناگزیر بود برای خود نیز استنباط حکم بکند. در این مورد بدو طریق امکان حکم کردن وجود داشت؛ اول اینکه چاه را بکلی پر کنند و از چاه دیگری استفاده نمایند و دیگر اینکه مقدار معینی از آب چاه را خالی کنند و از بقیه آب بلاشکال استفاده کنند. علامه حلی متوجه شد که در مورد این مسئله نمی‌تواند بدون غرض حکم کند زیرا که

نفع خود او هم در قضیه مطح بود. این بود که دستور داد ابتدا چاه را پرکنند و بعد با خیال راحت و بدون فشار و سوسه نفس به صدور حکم و ارائه فتوا پرداخت. قرآن در زمینه تبعیت از هوای نفس اشارات زیادی دارد که بذکر يك مورد اکتفا می‌کنیم قرآن می‌فرماید :

ان يتبعون الاالظن و ما تهوى الانفس (سوره نجم آیه ۲۳)

چیزی غیر از گمان باطل و هوای نفس خود را پیروی نمیکنند .

پی‌نوشتها

1-دابه به معنای جنبنده علاوه بر چهارپایان شامل حشرات هم می‌شود اما در زبان عربی دایره استعمال این لغت محدود شده و تنها به چهارپایان نظیر اسب و الاغ و گاو و استر اطلاق می‌شود .

2-سعدی در این بیت زیبا همین مضمون را بیان کرده است :

به نطق آدمی بهتر است از دواب دواب از تو به گر نگویی صواب

3-هر گاه وجود امری ما را به امر دیگری راهنمایی کند، اسم دلالت بر آن می‌گذاریم. دلالت انواع گوناگون دارد که يك از آنها دلالت لفظی است. که این امر به سه صورت امکان پذیر است .

اول: دلالت مطابقه یعنی آنکه لفظ بر تمام معنی خود دلالت می‌کند مثل وقتی که می‌گوییم اتومبی و منظور تمام اجزای آن است .

دوم:دلالت تضمن یعنی لفظ بر جزئی از معنی خود دلالت می‌کند. مثلا می‌گوییم اتومبیل اینجاست و از آن می‌فهمیم که اطاق یا موتور آن نیز اینجاست .

سوم:دلالت التزام که در آن لفظ بر امری خارج از معنی خود دلالت می‌کند مثل اینکه اسم «حاتم» را می‌شنویم و، جود و سخا بخاطرمان می‌آید .

4-از جمله اشتباهاتی که حدود چند قرن است در جهان علم صورت گرفته و منشا سوءفهم‌های بسیرای شده است، این مطلب است که گروهی پنداشتند وظیفه منطق ارسطو، تعیین صحت یا عدم صحت ماده استدلال نیز هست. و چون این کار از منطق ارسطویی ساخته نبود، حکم به بی‌فایده بودن آن دادند. متأسفانه این اشتباه در زمان ما نیز بسیار تکرار می‌شود و البته این امر نشان می‌دهد که

گویندگان شناخت درستی از منطق ارسطویی ندارند و آن را نفهمیده‌اند. اگر بخواهیم از هما مثال ساختمان استفاده کنیم باید بگوییم وظیفه منطق ارسطویی در تعیین صحت استدلال درست‌شبهه شاقول در تعیین راست بودن دیوار است. بكمك شاقول نمی‌توان فهمید که آجر و ملات و سیمان بکار رفته در دیوار از جنس مرغوب است یا نامرغوب. تنها چیزی که شاقول نشان می‌دهد راست یا کج بودن دیوار است. منطق ارسطو که البته بعدها بوسیله سایر اندیشمندان تکامل یافته و بسیار غنی شده است. تنها راجع به صورت استدلال قضاوت می‌کند و در مورد ماده استدلال نفیاً و اثباتاً ساکت است و چیزی نمی‌تواند بگوید.

5- قاعده اول دکارت هم همین است. او می‌گوید پس از این هیچ مطلبی را قبول نمی‌کنم مگر اینکه قبلاً و ارسوی و بررسی نمایم و اگر درصد احتمال، يك احتمال خلاف وجود داشت از آن استفاده نمی‌کنم و آنرا کنار می‌گذارم معنای صحیح یقین هم همین است.

6- البته باید توجه داشت که در مسائل ظنی و احتمالی و در مواردی که نمی‌توان یقین حاصل نمود، می‌باید همان ظن و احتمال را در نظر گرفت. اما ظن را بجای ظن و احتمال را بجای احتمال باید پذیرفت نه آنکه ظن و احتمال را بجای یقین در نظر گرفت. این دومی است که ایجاد خطا می‌کند.

7- این مطلب در یکی از سخنان بیکن هست. و آنجا که یکی از بت‌های مورد نظرش را بت عرفی می‌نامد، منظورش همین تقلیدهای کورکورانه است.

8- مسئله تقلید از نیاکان یا بزرگان یا مد زمانه و یا رنگ اجتماع که قرآن بشدت از آن نهی می‌کند نباید با مسئله تقلید از مجتهد اعلم و اعدل که در فقه مطرح می‌شود و امری واجب است که مبتنی بر رعایت تخصص و استفاده از دانش تخصصی است اشتباه و خلط شود.

فصل سوم نظر قرآن درباره قلب

شاید نیازی به توضیح نباشد که مقصود از قلب در اصطلاح عرفانی و ادبی، آن عضو گوشتی که در سمت چپ بدن واقع شده و همچون يك تلمبه خون را در رگها جاری می‌سازد نیست. مثلاً در این تعبیر قرآن:

ان فی ذلك لذکری لمن کان له قلب (1) (سوره ق آیه ۳۷) و یا در این تعبیر عرفانی بسیار لطیف حافظ :

دلم رمیده شد و غافل من درویش × که این شکاری سرگشته را چه آمد پیشروشن است که منظور از دل و قلب، حقیقی متعالی و ممتاز است که بکلی با این عضو بدن تفاوت دارد. و همینطور آنجا که قرآن از بیماری دلها یاد می‌کند :

فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا (سوره بقره آیه ۹ (2))

معالجه این بیماری از پزشک امراض قلب ساخته نیست اگر پزشکی بتواند ایننوع بیماریها را علاج کند بیشک میباید متخصص دردهای روحی باشد .

تعریف قلب

پس مقصود از قلب چیست؟ پاسخ این سؤال را باید در حقیقت وجود انسان جستجو کرد. انسان در عین اینکه موجودی واحد است، صدها و هزارها بعد وجودی دارد. «من» انسانی عبارتست از مجموعه بسیاری اندیشه‌ها، آرزوها، ترسها، امیدها، عشقها و... همه اینها در حکم رودها و نه‌رهای هستند که همه در يك مرکز بهم می‌پیوندند. خود این مرکز دریایی عمیق و ژرف است که هنوز هیچ بشر آگاهی ادعا نکرده که توانسته است از اعماق این دریا اطلاع پیدا کند فلاسفه و عرفا و روانشناسان هر يك بسهم خود به غور در این دریا پرداخته‌اند و هر يك تا حدودی به کشف رازهای آن موفق شده‌اند، اما شاید عرفا در این زمینه موفقتر از دیگران بوده‌اند. آنچه را که قرآن دل می‌نامد عبارتست از واقعیت خود آن دریا که همه آنچه را که ما روح ظاهر می‌نامیم، رشته‌ها و رودهایی است که به این دریا می‌پیوندند. حتی خود عقل نیز یکی از رودهایی است که به این دریا متصل می‌شود .

قرآن آنجا که از وحی سخن می‌گوید هیچ سخنی از عقل بمیان نمی‌آورد بلکه تنها سر و کارش با قلب پیامبر است. معنای این سخن این است که قرآن به نیروی عقل و با استدلال عقلانی برای پیامبر حاصل نشده، بلکه این قلب پیغمبر بود که بحالتی رسیده غیر قابل تصور برای ما، و در آنحالت استعداد درک و شهود آن حقایق متعالی را پیدا کرده است. آیات سوره نجم و سوره تکویر کیفیت این ارتباط را تا حدودی بیان می‌کنند (3) .

قرآن آنجا که از وحی سخن می‌گوید و آنجا که از قلب گفتگو می‌کند، بیانش قراتر از عقل و اندیشه می‌رود اما ضد عقل و اندیشه نیست. در این مورد قرآن بینشی قراتر از عقل و احساس را بیان می‌کند اساسا عقل را بدان راهی نیست و از درك آن عاجز است .

خصوصیات قلب

قلب از دیدگاه قرآن يك ابزار شناخت به حساب می‌آید. اساسا مخاطب بخش عمده‌ای از پیام قرآن، دل انسان است. پیامی که تنها گوش دل قادر به شنیدن آن است و هیچ گوش دیگری را یارای شنیدن آن نیست. از این رو قرآن تاکید زیادی در حفظ و نگهداری و تکامل این ابزار دارد. در قرآن بکرات به مسایلی از قبیل تزکیه نفس و روشنائی قلب و صفای دل برمی‌خوریم :

قد افلح من زکیها (سوره الشمس آیه ۹) رستگار شد کسی که قلب خود را از آلودگیها پاک نگهداشت .

کلابل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون (سوره مطفین آیه ۱۴) سخن اینها را نخوان که کارهای ناشایست اینان بر روی قلبهایشان تیرگیها و زنگارها قرار داده است .

و درباره روشنائی قلب می‌گوید :

ان تتقوا الله يجعل لکم فرقانا (سوره انفال آیه ۲۹) اگر راه تقوا و پاکی را پیش گیرید خدا نور روشنائی در قلب شما قرا می‌دهد .

و یا در آیه دیگر :

والذین جاهدوا فینا لنهیدنهم سبلنا (سوره عنکبوت آیه ۲۹) کسانی که در راه ما با خلوص نیت کوشش کنند ما راه خود را بر روی آنها باز می‌کنیم

متقابلا از اینکه کارهای ناشایست انسان روح او را تیره و کدر می‌کند و کشش‌ها و گرایشهای پاک را از انسان می‌گیرد، بکرات در قرآن سخن رفته است. از زبان مؤمنین می‌گوید :

ربنا لاترغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا (سوره آل عمران آیه ۸) و یا در وصف بدکاران :

کلابل ران علی قلوبهم ما كانوا یکسبون (سوره مطلقین آیه ۱۴) چنین نیست بلکه ظلمت ظلم و بد کاریهایشان بر دلهای آنها غلبه کرد .

فلما زاغوا از اغ الله قلوبهم (سوره صف آیه ۵) چون از حق روی گردانیدند خدا هم دلهایشان را از اقبال بحق بگردانید .

و یا از قفل زده شدن و مهر خوردن بر دلها و قسی شدن قلبها سخن می گوید :

ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة (سوره بقره آیه ۷) و جعلنا علی قلوبهم اکنه ان یفقهوه (سوره انعام آیه ۲۵) بر دلهایشان پرده نهاده ایم که فهم نتوانند کرد .

كذلك یطبع الله علی قلوب الكافرین (سوره حدید آیه ۱۶) پس دلهایشان زنگ قساوت گرفت و بسیار فاسق و نابکار شدند .

همه این تاکیدها نشان می دهد که قرآن يك جو روحی و معنوی عالی برای انسان قائل است و لازم می داند که هر فردی این جو را پاك و سالم نگاه دارد. بعلاوه از آنجا که در يك جو اجتماعی ناسالم تلاش فردی برای پاك ماندن، اغلب عقیم و ناموفق خواهد بود قرآن تاکید می کند که انسانها تمام تلاش خود را برای تصفیه و تزکیه محیط اجتماعی خود بکار ببرند. قرآن صریحا عنوان می کند که آن عشقها و ایمانها و بینشها و گرایشهای متعالی و آن اثر گذشتهای قرآن و پندپذیری از آن و ... همه بستگی به این دارد که انسان و جامعه انسانی از رذالتهای و دنائتها و هوی پرستیها و شهوترانیها، دور بماند .

تاریخ بشر نشان می دهد که هرگاه قدرتهای حاکم می خواهند جامعه ای را تحت سلطه خود قرار دهند و آن را استثمار کنند، تلاش می کنند تا روح جامعه را فاسد کنند و برای این منظور تسهیلات شهوترانی را برای مردم زیاد می کنند و آنها را به شهوترانی ترغیب می کنند. نمونه عبرت انگیزی از این شیوه کثیف فاجعه ای بود که در اسپانیای مسلمان - که یکی از سرچشمه های رنسانس بحساب می آید و از پیشرفته ترین تمدنهای اروپا محسوب می شد - برای مسلمانان اتفاق افتاد. مسیحیان برای خارج کردن اسپانیا از چنگ مسلمانان، از راه فاسد کردن روحیه و اخلاق جوانان مسلمان وارد عمل شدند. تا آنجا که توانستند وسایل لهو و لعب و شهوترانی را به سهولت در اختیار مسلمانان قرار دادند و در اینکار تا آنجا پیش رفتند که حتی سرداران و مقامات دولتی را نیز فریفتند و آنان را آلوده ساختند و به این ترتیب توانستند عزم و اراده و نیرو و شجاعت و

ایمان و پاکی روح مسلمین را از میان بردارند و آنها را به آدمهایی زبون و ضعیف و شهوتران و شرابخواره و زنباره مبدل کنند. و پرواضح است که غلبه و پیروزی بر چنین مردمی، کار دشواری نیست. مسیحیان به انتقال حکومت ۳۰۰ - ۴۰۰ ساله مسلمانان آنچنان انتقامی از آنان گرفتند که تاریخ نیز بازگو کردن آن جنایات شرمسار است. همان مسیحیانی که بر حسب تعلیمات حضرت مسیح موظفند وقتی سیلی به سمت راست صورتشان می‌خورد سمت چپ صورت خود را نیز پیش بیاورند، در اندلس دریای خون از کشتگان مسلمان به راه انداختند و روی چنگیز را سفید کردند البته شکست مسلمانان نتیجه دون همتی و فساد روح خود آنان بود و مکافات عمل نکردن به قرآن و دستورات آن .

در زمان ما نیز استعمار هر جا پا می‌گذارد، تکیه روی همان موضوعی می‌کند که قرآن درباره‌اش هشدار داده است. یعنی می‌کوشد تا دلها را فاسد کند. دل که فاسد شد دیگر از عقل کاری که نمی‌آید هیچ، خود تبدیل به زنجیر بزرگتری بر دست و پای انسان می‌شود. این است که می‌بینیم، استعمارگران و استثمارکنندگان انسان، از باز گردن مدرسه و دانشگاه بیم ندارند و حتی خود در تاسیس آن اقدام می‌کنند، اما از سوی دیگر تمام قوا می‌کوشند تا قلب و روح دانشجو و دانش‌آموز را فاسد و تباہ کنند، آنها از این حقیقت بخوبی آگاهند که قلب و روح مریض و بیمار هیچ کاری نمی‌تواند صورت دهد و به هر پستی و بهره‌کشی و استثمار تن می‌دهد .

قرآن به تعالی و پاکی روح جامعه اهمیت زیادی می‌دهد، در آیه شریفه‌ای می‌فرماید :

و تعاونوا علی البر و التقوی و لا تعاونوا علی اثم و العدوان (سوره مائده آیه ۲)

بایکدیگر همکاری و تعاون و فعالیت مشترك داشته باشید و در زمینه نیکی‌ها و پاکی‌ها. یعنی اولاً دنبال خیر و نیک باشید و گرد پلیدی و زشتی نگردید و ثانیاً کار نیکو را دسته‌جمعی و گروهی انجام دهید نه بصورت انفرادی و تنها .

در مورد دل دو سه نکته هم از زبان پیامبر و ائمه برایتان نقل می‌کنم تا حسن ختامی برای این مطلب باشد. در کتب سیره نوشته‌اند: روزی مردی بخدمت رسول اکرم(ص) آمد و عرض کرد سؤالاتی دارم که می‌خواهم مطرح کنم. پیامبر فرمودند آیا می‌خواهی پاسخت را بشنوی یا آنکه مایلی سؤال کنی؟ عرض کرد شما پاسخ بفرمایید. پیامبر فرمود آمده‌ای از من معنای بر و نیکی، و اثم و

زشتی را سؤال کنی، جواب داد آری سؤال من همین بوده است. پیامبر سه انگشت خود را جمع کرد و آرام بر سینه مرد زد و فرمود این فتوا را از قلبت بپرس و بعد اضافه کرد: این دل اسنان طوری ساخته شده است که پیوندی دارد با نیکی‌ها. با نیکی‌ها آرام می‌گیرد. ولی بدیها و زشتی‌ها آن را مضطرب و ناراحت می‌کند. درست همانگونه که بدن انسان اگر چیزی که با آن تجانس ندارد واردش شود، روح انسان نیز بواسطه اعمال ناشایست دچار اختلال و ناراحتی می‌شود. آنچه که در میان عذاب وجدان نامیده می‌شود ناشی از همین عدم تجانس روح است با زشتکاری و تباهی.

استفت قلبك و ان افتاك المفتون

نظر واقع‌بینانه را از قلبت بپرس. اگر چه صاحب‌نظران بخالفش نظر بدهند. مولوی این حدیث را به شعر درآورده:

پس پیامبر گفت استفت القلوب گر چه مفتیشان برون گوید خطوبو یا در شعر دیگری:

گوش کن استفت قلبك از رسول گر چه مفتی برون گوید فضول

پیامبر بر این نکته انگشت می‌گذارد نه اگر انسان جوینده حقیقت باشد و برای کشف قیقت خود را بیطرف و خالص بکند، در این صورت قلب او هرگز به او خیانت نخواهد کرد و او را در مسیر صحیح هدایت خود دهد. اساسا انسان تا زمانی که جوینده راستین حق و حقیقت است، و در جاده حق گام بر می‌دارد هر چه که به او برسد حق و حقیقت است. و البته این نکته ظریفی است که اغلب باعث اشتباه می‌شود. آنجا که انسان به گمراهی کشیده می‌شود دلیلش این است که از ابتدا جهت‌گیری خاصی داشته و جویای حقیقت خالص نبوده است. پیامبر در جواب کسی که سؤال کرده بود «بر» چیست، جواب داد اگر تو واقعا بدنبال بر هستی، آنگاه که قلبت به چیزی آرام می‌گیرد و وجدانت آسوده می‌شود بدان که آن بر است. ولی آنگاه که به چیزی راغب هستی اما دلت آرام و قرار نمی‌گیرد مطمئن باش که آن اثم است.

و در جای دیگر از پیامبر درباره معنای ایمان می‌پرسند. پیامبر می‌فرماید: آنکه هرگاه کار زشتی انجام می‌دهد، دچار ناراحتی و پشیمانی می‌شود و هرگاه کار شایسته‌ای انجام می‌دهد، خوشحال و شاد می‌گردد، او از ایمان بهرمنند است.

از حضرت امام صادق (ع) نقل می‌کنند که فرمود: مؤمن وقتی از گرفتاری تعلق بدنیا آزاد شد (4) حلاوت دوستی خدا را در قلب خود احساس می‌کند و در این هنگام، گویی دیگر زمین برایش کوچک می‌شود و با تمام وجود می‌خواهد که از این عالم ماده رها شود و بیرون برود. و این واقعیتی است که اولیاء الله و مردان خدا با زندگی خود درستی آن را به اثبات رسانده‌اند. در تاریخ زندگی پیامبر نوشته‌اند روزی بعد از نماز صبح به سراغ اصحاب صفا رفت. اینان مردمی فقیر بودند که از مال دنیا هیچ نداشتند و در مدینه در کنار مسجد پیامبر روزگار می‌گذرانیدند. پیغمبر چشمش به یکی از آنان بنام زید یا حارث بن زید افتاد، دید که رنجور و نزار است و چشمهایش در کاسه سرش فرو رفته است. پرسید حالت چطور است؟ جواب داد در حالی صبح کرده‌ام که اهل یقین شده‌ام. پیامبر فرمود: ادعای بزرگی می‌کنی، علامت آن چیست؟ گفت علامت یقین من این است که شبها خواب از من گرفته شده و روزها همواره در روزه بسر می‌برم و شب تا به صبح بی‌تاب عبادتم. پیامبر فرمود کافی نیست بیشتر بگو. او هم شروع کرد به گفتن سایر علائم. عرض کرد یا رسول الله من الان در حالتی هستم که گویی اهل بهشت و اهل جهنم را می‌بینم و صدایشان را می‌شنوم اگر بمن اجازه دهی باطن يك يك اصحاب تو را بگویم. پیامبر فرمود: سکوت، سکوت، بیشتر نگو. اما چه آرزویی داری، عرض کرد آرزوی جهاد در راه خدا.

قرآن می‌گوید صیق زدن دل، انسان را به چنان مقامی می‌رساند که به قول امیر المؤمنین (ع) اگر پرده از جلوی او برداشته شود، چیزی بریقینش افزوده نمی‌گردد. آنچه که قرآن در تعلیماتش مد نظر دارد، پرورش انسانهایی است که هم از سلاح عقل بهره‌مندند و هم از اسلحه دل و قلب و این هر دو را با بهترین شیوه و عالیترین کیفیت در راه حق بکار می‌گیرند. انسانهایی که نمونه‌های زنده و مجسمش امامان ما و شاگردان شایسته و راستین آنها هستند.

پی‌نوشتها

- 1- در این سخن برای آنکه دارای قلب است بیداری و آگاهی وجود دارد.
- 2- دل‌های ایشان مریض است پس خدا بر مرض آنها بیفزاید.
- 3- در سوره نجم می‌خوانیم ما ینطق عن الهوی سخنی که او - پیامبر - می‌گوید ناشی از هوا و هوس نیست.

ان هو الا وحی یوحى نیست مگر وحی ای که به او القا شده است .

علمه شدید القوی تعلیم کرده او را موجودی سخت نیرومند .

ذو مرة فاستوى همان ملك مقتدری که یخلقت کامل بر رسول جلوه کرد .

و هو بالافق الاعلی و آن در عالیترین افقها بود .

ثم دنا فتدلی وقتی نزدیک شد پس درآویخت .

فكان قاب قوسین او ادنی نزدیک شد باندازه دو کمان و یا نزدیکتر .

فلوحى الی عبده ما اوحى پس وحی کرد به بنده خود آنچه وحی کرد .

ما كذب الفواد مارای دل آنچه را دید اشتباه نکرد .

قرآن همه اینها را برای این می گوید تا نشان دهد سطح این مسائل از حوزه عمل عقل بالاتر است. اینجا سخن از دیدن و اوج گرفتن است .

و یا در آیاتی از سوره تکویر می خوانیم :

قرآن سخن شخص پیامبر نیست. سخن فرستاده ایست بزرگوار. (یعنی این سخنان را خدای تبارك و تعالی بواسطه فرشته ای به پیامبر القا کرد.) فرستاده ای که موجودات بسیاری مطیع امر او هستند. او امین رب العالمین است. شما چون سخنان او را با عقل خود منطبق نمی بینید او را دیوانه می پندارید. اما اشتباه می کنید. او دیوانه نیست. او آن فرستاده نیرومند را در افق آشکار مشاهده کرد. این پیامبر آنچه را از غیب مشاهده کرد در خود نگه می دارد و نسبت به دیگران بخل نمی ورزد. اقبال لاهوری تعبیر لطیفی در این مورد دارد. می گوید: پیامبر آن کسی است که از حقایق لبریز و سرشار می شود و بعد برای سامان دادن زمانه و عوض کردن مسیر تاریخ آنچه را که بدو رسیده است بیان می کند .

4- در کتاب سیر در نهج البلاغه توضیح دادم که اسلام بیان علاقه بدنیا و تعلق و وابستگی به آن فرق می گذارد .

